

درخواست اعاده رسیدگی برای رأی داور؛ نگاهی به رأی شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران

محمد کاظم بیات^۱

چکیده

دادنامه صادره شده از شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران با نقض دادنامه دادگاه نخستین و با استدلال‌هایی منحصر به فرد، امکان اعاده رسیدگی از رأی داور را پذیرفته است. در این دادنامه بر استدلال‌هایی همچون؛ امکان اعاده رسیدگی از رأی داور به دلیل امکان آن در خصوص آراء دادگاهها و عدم سلب آن در خصوص داور و همین طور تلاش در غیرعادلانه خواندن تفسیر مبتنی بر عدم امکان اعاده دادرسی در داور... استوار شده است. هرچند که قوانین آیین دادرسی مدنی شیوه رسیدگی دادگاهها و مراجع مختلف را تعیین کرده است؛ لکن علی رغم سکوت قانون آیین دادرسی مدنی نسبت به اعاده رسیدگی در داور، با توجه به بند «ح» و «ط» ماده ۳۳ قانون داور تجاری بین‌المللی در این خصوص و همچنین با عنایت به مقوله عدالت و قاعده لاضرر و با تنقیح مناط از ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی و اخذ وحدت ملاک از سایر قوانین از جمله؛ قانون داور تجاری بین‌المللی و قانون دیوان عدالت اداری و قانون دیوان محاسبات و برخی قوانین خارجی از جمله حقوق فرانسه، هلند و... می‌توان اعاده رسیدگی از آراء داور را با رعایت احکام مترتب بر آن مدنظر قرارداد. لذا می‌توان دادنامه صادرشده را در خور تحسین و تقدیر دانست.

کلیدواژه‌ها: اعاده دادرسی، داور، رأی داور، اعاده دادرسی از رای داور

۱. دکتری حقوق خصوصی، وکیل پایه یک دادگستری و مدرس دانشگاه

مقدمه

وفق قانون آیین دادرسی مدنی، داری رسیدگی تک‌مرحله‌ای است و در واقع راه رسیدگی عدولی همچون واخواهی و تجدیدنظر بر آن بسته است؛ لذا از آن جایی که هدف اصلی از مراجعه به دستگاه قضایی و شخص قاضی و یا داور؛ احقاق حق و اجرای عدالت است ضرورت دارد برای نیل به این هدف مقدس و مهم، راه احقاق حق؛ حتی پس از صدور رأی توسط شخص داور نیز مسدود نباشد. به‌طور نمونه اگر بعد از صدور رأی، جعلی بودن مستندات رأی داور محرز شود، بتوان با رسیدگی مجدد از تضییع حقوق شخص یا اشخاص ذی‌حق جلوگیری به عمل آورد.

علی‌رغم مراتب فوق‌الذکر جای اعاده رسیدگی از آرای داری خالی است و این امر قابل‌تأمل است، به‌گونه‌ای که در سه مورد از جهات پرکاربرد اعاده دادرسی از احکام قطعی دعاوی حقوقی یعنی؛ بندهای ۵، ۶ و ۷ ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی؛ معلوم نیست اگر بعد از رسیدگی داری و انقضای مهلت ۲۰ روزه اعتراض به رأی داور، سند مکتومی پیدا شود یا جعلیت اسناد طرف مقابل کشف شود و یا حيله و تقلب وی که مؤثر در صدور حکم بوده احراز شود تکلیف چیست؟!

از یک‌سو اگر شخص مزبور برای اعاده رسیدگی به داور رجوع کند، داور به دلیل انقضای مهلت داری و اتخاذ و ابلاغ تصمیم نمی‌تواند رأی خود را تغییر دهد و از سوی دیگر اگر برای ابطال رأی داور به دادگاه رجوع کند، دادگاه به استناد ماده ۴۹۲ قانون فوق‌الاشاره و این که اعتراض خارج از مهلت صورت گرفته است، قرار رد درخواست صادر می‌کند. از طرفی اگر مجدداً موضوع دعوی در دادگاه دیگر طرح شود دادگاه مذکور به دلیل رسیدگی داری به موضوع و صدور رأی داور، خود را با تکلیف رسیدگی مواجه نمی‌داند.

لکن در رأی مورد بحث و همین طور نظر برخی نویسندگان در حوزه داری، این امکان برای آراء داری نیز ممکن دانسته شده است.

در این نوشته نخست، گزارشی از رأی شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران و سپس در بندهایی تحلیل آن رأی از نظر می‌گذرد.

مشخصات رأی

شماره دادنامه: ۰۰۱۳۶ - ۱۳۹۹/۱/۲۰

شعبه صادرکننده: شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران

شعبه محترم دادگاه تجدیدنظر استان تهران، تجدیدنظرخواهی از رأی شعبه ۹۰ دادگاه عمومی حقوقی تهران که به موجب آن قرار عدم استماع اجرای رأی داور صادر شده است را با استدلال مندرج در رأی وارد دانسته است. در پرونده مذکور بدو داور درخواست اعاده رسیدگی نسبت به رأی قبلی خویش را قبول و نسبت به آن رسیدگی و رأی جدید صادر کرده است، سپس درخواست اجرای رأی جدید داور از سوی محکوم‌لهی دادنامه موصوف صورت پذیرفته است، ولی دادگاه نخستین درخواست اعاده دادرسی نسبت به رأی داور را درست ندانسته و دستور عدم اجرای رأی داور را به علت اینکه رأی داور در راستای اعاده رسیدگی از رأی اولیه داور صادر شده اما «مقنن اختیار اعاده رسیدگی از رأی داور را پیش‌بینی نکرده است» صادر کرده است، در نهایت شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر تهران دادنامه بدوی را نقض و از این رو بر امکان اعاده دادرسی در داور نظر داده است.

قضات محترم صادرکننده دادنامه در بخش‌هایی از این رأی چنین آورده اند:

«... زیرا از منظر رویه قضائی فعلی دستورات و قرارهای دادگاه نخستین مبنی بر عدم اجرای رأی داور یا عدم ابلاغ آن قابل تجدیدنظرخواهی است. دادگاه نخستین معتقد است که آرای داور قابلیت اعاده دادرسی نزد داور را نداشته و چون رأی داور در راستای اعاده دادرسی از رأی سابق خود و به جهت کشف اسناد جدید اصدار یافته و مقنن اختیار اعاده دادرسی از رأی داور را پیش‌بینی ننموده لذا دستور عدم اجرای رأی داور را صادر نموده است. حال آنکه اولاً؛ مقنن در مواد قانونی وضع قاعده می‌کند و گاه وضع حکم. به‌عنوان مثال مقنن اماره تصرف را دلیل بر مالکیت می‌داند ماده ۳۵ قانون مدنی حکم قانونی نیست بلکه قاعده حقوقی است که شامل هرگونه تصرفی می‌گردد مگر این‌که خلاف آن توسط مدعی به اثبات برسد. بدیهی است در چنین موردی ذوالید می‌تواند در مقابل همه اشخاص و در همه موارد به تصرفات خود استناد کند ولی در مواد مربوط به نفقه، نفقه اولاد را بر عهده پدر قرار داده است. در اینجا مقنن وضع حکم می‌کند، فرق قاعده حقوقی و حکم مقنن در این است که قاعده را به شرط کلی و به تمام مصادیق خود

دلالت دارد حال آنکه حکم صرفاً بر مصداق موضوع خود دلالت می‌کند و قابل تسری به سایر مصادیق نیست. حال مقنن در باب اعاده دادرسی ابتدائاً وضع قاعده پذیرش دادرسی نموده و اصل اعاده دادرسی را مورد پذیرش قرار داده است. با پذیرش اصل اعاده دادرسی حکم اعاده دادرسی از احکام دادگاه را تعیین و انشای حکم نموده و از آنجا که حکم مقنن قابل تسری به سایر مصادیق نیست و از طرفی به موجب حکم نمی‌توان حکم سایر مصادیق را سلب نمود زیرا، حکم صرفاً جنبه ایجابی برای مصداق بوده و واجد جنبه سلبی از سایر مصادیق نیست بر این اساس نمی‌توان از انشای حکم اعاده دادرسی احکام دادگاه، امکان اعاده دادرسی رأی داورى را سلب نمود. ثانیاً: مقنن اصل صلاحیت داورى را مورد پذیرش قرار داده است. بدیهی است طرفین حق دارند اختلافات خود را در محدودهای که مقنن پیش‌بینی و تجویز نموده است به داورى ارجاع دهند و پذیرش اصل به معنی فرع مصداقی است؛ زیرا قدما گفته‌اند: «چو صد آید نود هم‌پیش ماست». ثالثاً: اصول و قواعد و روح آیین دادرسی مدنی مبتنی بر کشف حق و حقیقت و از موارد اثباتی حق است لذا نباید مواد آن به گونه‌ای تفسیر شود که مانع کشف حق و جنبه اثباتی و اجرای حق گردد. حال سؤال این است اگر رأی داورى تحت ممیزی و نظارت دادگاه قرار نگیرد. مثلاً طرفین اختلاف فسخ قراردادی را به داورى مرضی‌الطرفین ارجاع نمودند و داور حکم به تأیید فسخ قرارداد صادر و رأی داورى نیز بر اساس توافق طرفین در جلسه داورى ابلاغ شد. محکوم علیه نیز به رأی فوق هیچ‌گونه اعتراضی ننمود و رأی داور قطعیت حاصل نموده اگر اکنون محکوم علیه سندی را به دست آورد که ذی‌خيار حق فسخ قرارداد را نداشته با سند جدید چه کند؟ آیا می‌تواند درخواست ابطال رأی داورى را از دادگاه بنماید؟ قطعاً محاکم خواهند گفت اعتراض خارج از مهلت است. آیا می‌تواند نزد دادگاه از رأی داورى اعاده دادرسی بخواهد؟ خیر؛ زیرا حسب استدلال دادگاه اعاده دادرسی صرفاً برای احکام دادگاه است. آیا محکوم علیه داورى می‌تواند دعوایی مستقل تحت هر عنوانی که بعضی از حقوقدانان و دادگاه‌ها بیان می‌دارد: به دعوای اکل مال به باطل و غیره اقامه کند؟ به نظر می‌رسد خیر زیرا رأی داورى همانند رأی دادگاه معتبر و بین طرفین لازماً لاجراست و تا زمانی که رأی داور از اعتبار برخوردار است دعوای فوق قابلیت استماع ندارد. ضمن این که دادگاه صلاحیت رسیدگی به اختلاف را ندارد چرا که طرفین به موجب تجویز ماده ۴۵۴ قانون آیین

دادرسی مدنی اختلافات خود را در این حوزه به داوری ارجاع داده اند لذا از نظر این دادگاه وجود حکم قابلیت اعاده دادرسی احکام دادگاه ها سالب امکان اعاده دادرسی از رأی داور نزد داور نمی باشد و داور نیز می تواند بر اساس اصول مندرج در قانون فوق در باب اعاده دادرسی به درخواست اعاده دادرسی از رأی خود رسیدگی کند خواه رأی او تحت ممیزی کامل یا ناقص دادگاه قرار گرفته باشد یا خیر. چرا که مقنن اصل داوری را مورد پذیرش قرار داده پس فروعات آن در صلاحیت داور است و مقنن اصل اعاده دادرسی را مورد پذیرش قرار داده ولی صرفاً حکم اعاده دادرسی از احکام دادگاه ها را بیان داشته و این حکم نمی تواند سالب سایر مصادیق خارج از موضوع شمول خود باشد و چون رأی دادگاه به خلاف قواعد حقوقی اصدار یافته ضمن نقض آن به استناد مواد ۳۸۴ و ۳۵۳ قانون فوق پرونده را برای ادامه رسیدگی پس می فرستند. رأی قطعی است».

در این یادداشت برخی از استدلالهای مندرج در دادنامه مورد ارزیابی و بررسی قرار می گیرد.

۱. محصور بودن طرق اعتراض به رأی دادگاه و رأی داور در قانون

راههای اعتراض به آراء دادگاهها در حقوق ایران به دو دسته عادی (واخواهی و تجدیدنظر) و فوق العاده (فرجام خواهی، اعاده دادرسی و اعتراض شخص ثالث) تقسیم می شوند. با اندک مذاقه در قانون آیین دادرسی مدنی ملاحظه می شود که طریقه اعتراض به آراء داوری صرفاً درخواست ابطال آنها وفق ماده ۴۹۰ قانون مذکور در موارد احصاء شده در ماده ۴۸۹ همان قانون است، هرچند که قانون گذار ایران در قانون آیین دادرسی مدنی شکایت از رأی داور را با یک عنوان مدنظر قرار نداده و در مواردی آن را تحت عنوان: «اعتراض» (مواد ۴۹۲، ۴۹۱) و در مواردی تحت عنوان: «درخواست صدور حکم به بطلان رأی داور» (مواد ۴۹۱، ۴۹۰) و در مواردی نیز تحت عنوان: «درخواست ابطال رأی داور» (ماده ۴۹۲) نام برده و هیچ تفکیکی را بین عبارت «ابطال» و «بطلان» قایل نشده و همین امر موجب بروز اختلاف نظرهایی به شرح زیر شده است:

- برخی معتقدند: اگر بطلان رأی داور مستند به یکی از جهات مندرج در ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م باشد؛ اعتراض به رأی داور محدود به مهلت خاصی نیست، در صورت درخواست صدور

محمد کاظم بیات

اجرائیه از جانب محکوم^۱ له رأی داور، دادگاه باید از صدور اجرائیه امتناع ورزد حتی اگر نسبت به رأی داور اعتراضی نشده است،^۱ همچنین جهات اعتراض به رأی داور محدود به آن جهاتی که در ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م بیان شده است نیست. بلکه جهات دیگری نیز وجود دارد که اگرچه در قانون ذکری از آنها به میان نیامده است ولی می‌توان از آنها به‌عنوان جهات غیرمنصوص نام برد. (شمس، ۱۴۰۲، ص ۵۵۹) این نظر به دلیل تعارض با نص ماده ۴۹۰ ق.آ.د.م قابل‌پذیرش نیست و مخالفان بسیاری دارد و در گذشته آرائی در مخالفت با این نظر از مراجع قضایی صادر شده است (سماواتی پور، ۱۳۹۷، ص ۱۶۹)

- برخی معتقدند؛ دعوی اعلام بطلان رأی داور و اعتراض به رأی داور دو دعوای متفاوت با آثار و احکام متفاوت است. از همین رو دعوای بطلان رأی داور باید ظرف مدت ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ مطرح شود در غیر این صورت به مقتضای ماده ۴۹۲ ق.آ.د.م قرار رد دادخواست صادر می‌شود؛ اما در سایر موارد که در ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م بیان نشده است، اعتراض به رأی داور دارای مهلت ویژه و خاص نیست و در هر زمان مسموع است و می‌توان نسبت به آن اقدام به رسیدگی کرد و نهایتاً حکم به بطلان رأی داور صادر کرد. این نظر دقیقاً عکس نظر قبل است.

- برخی دیگر معتقدند: جهات بطلان رأی داور محدود و محصور به همان مواردی است که در ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م آمده است و از سوی دیگر قایل هستند که در خصوص جهات مذکور در ماده ۴۸۹ رأی داور هم باطل است و هم ابطال‌پذیر، به عبارت دیگر محکوم^۱ علیه می‌تواند در مدت ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ رأی داور وفق ماده ۴۹۰ نسبت به آن اعتراض کند و در صورتی که این اعتراض خارج از مهلت تقدیم شود، دادگاه وفق ماده ۴۹۲ همان قانون، قرار قطعی رد درخواست را صادر می‌کند، اما اگر نسبت به رأی که به واسطه یکی از جهات

^۱ نظر مشورتی شماره ۷/۲۱۹۸ مورخ ۱۳۸۱/۵/۲۷ و ۵۷۲/۹۸/۷ مورخ ۱۳۹۸/۶/۲۶ اداره کل حقوقی قوه قضائیه موید این مطلب است.

مذکور در ماده ۴۸۹ باطل است؛ ولی درخواست ابطال آن به عمل نیامده است، درخواست اجرا صورت گیرد، این رأی قابلیت اجرا ندارد و دادگاه نسبت به آن اجرائیه صادر نمی‌کند.^۱

- نظر دیگر بر این است که جهات رأی داور مندرج در ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م بر دو گونه است؛ اگر یکی از جهات مذکور در ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م که ناظر به رأی داور است، مرتبط با نظم عمومی و اخلاق حسنه جامعه باشد، نمی‌توان برای رأی داور توان اجرایی قایل شد و از این رو نباید به صدور اجرائیه اقدام کرد حتی اگر نسبت به درخواست ابطال رأی داور اقدام نشده باشد؛ اما اگر رأی صادره شده به برخی از جهات بطلان رأی داور مرتبط باشد که این جهات مرتبط با نظم عمومی و اخلاق حسنه نباشد، در صورتی که نسبت به رأی درخواست ابطال نشود دادگاه نمی‌تواند از صدور اجرائیه امتناع کند. (توکلی، ۱۳۹۵، ۳۵۲) این نظر از سایر نظرها منطقی‌تر است.

بعد از طرح فروض فوق‌الذکر می‌توان این‌گونه بیان کرد که قوانین و مقرراتی که برای ابطال رأی دآوری پیش‌بینی شده‌اند، ناظر به حالت معمول است که رأی داور در حدود آنچه مدنظر است، حجیت دارد؛ اما اگر فرض شود که پس از پایان مدت اعتراض یا رد دعوای ابطال و... ثابت شود که مثلاً حکم بر ابطال معامله به دلیل حجر یکی از طرفین و غیره صادر شده و بر همین اساس محکوم‌علیه رأی دآوری نمی‌بایست مالی را به محکوم‌له آن پرداخت می‌کرد یا رأی دآوری بر اساس سند مجعول صادر شده، باید فرصت جدیدی به محکوم‌علیه داده شود تا بتواند بر اساس جهت تازه و از طریق اعاده رسیدگی، رأی داور را از اثر ببندازد.

بدیهی است حکم قطعی مبنی بر ابطال رأی داور (رأی به نفع معترض به رأی دآوری) و حکم قطعی مبنی بر بطلان دعوای ابطال رأی داور (رأی به ضرر معترض به رأی دآوری) مشمول قواعد عام اعاده دادرسی مدنی و تابع جهات مندرج در ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی است.

^۱. نظر مشورتی ۷/۹۶/۷۷۳ مورخ ۱۳۹۶/۴/۳ و نظر مشورتی ۱۲۲۲/۹۸/۷ مورخ ۱۳۹۸/۹/۱۶ موید این مطلب است.

برخی با توجه به مواد قانون آیین دادرسی مدنی و این نکته که سازوکار مشخصی برای اعتراض و پژوهش نسبت به رأی داور تعیین نشده است، معتقدند؛ امکان اعتراض به رأی داور در قالب پژوهش خواهی یا واخواهی و دیگر راهها به غیر از اعتراض شخص ثالث موضوع ماده ۴۱۸ ق.آ.د.م وجود ندارد. (شمس، ۱۳۹۱، ج ۳، ص ۲۱۱) دادنامه صادر شده از شعبه ۵۰ دادگاه تجدیدنظر استان تهران به شماره ۰۷۳۴-۱۳۹۱/۷/۲ و نظر مشورتی شماره ۷/۹۹/۵۵۸ مورخ ۱۳۹۹/۵/۲۲^۲ نیز موید همین نظر است. لکن دادگاه محترم صادر کننده رأی مورد بحث چنین بیان داشته است که:

«حال مقنن در باب اعاده دادرسی ابتدائاً رفع قاعده پذیرش اعاده می کند و اصل اعاده دادرسی را موردپذیرش قرار داده است با پذیرش اصل اعاده دادرسی حکم اعاده دادرسی از احکام دادگاهها را تعیین و انشای حکم کرده و از آن جا که حکم مقنن قابل تسری به سایر مصادیق نیست و از طرفی به موجب حکم نمی توان حکم سایر مصادیق را سلب کرد زیرا، حکم صرفاً جنبه ایجابی برای مصداق بوده و جنبه سلبی از سایر مصادیق نیست براین اساس نمی توان از انشای حکم اعاده دادرسی احکام دادگاه، امکان اعاده دادرسی رأی داوری را سلب کرد.» برخی برخلاف استدلال دادگاه محترم، بیان می دارند «اعاده دادرسی چون از طرق فوق العاده شکایت از آراست تنها نسبت به آرائی قابل طرح است که در قانون صریحاً پیش بینی شده باشد. افزون بر آن حتی نسبت به آراء قابل اعاده دادرسی، در صورتی درخواست اعاده دادرسی پذیرفته می شود که یکی از جهات مصرح در قانون متحقق باشد.»

در تایید نظر قضات محترم شعبه ۱۵ و پاسخ به انتقاد مطروحه بیان می شود که: رأی داور، جای گزین رأی دادگاه است و نباید برخی تصریحات قانونی در مورد حکم دادگاه را با طبع رأی داور ناسازگار دانست. وقتی رأی دادگاه باتوجه به قواعد سخت دادرسی و

^۱ قابل مشاهده در سایت پژوهشکده قوه قضائیه (سامانه ملی آرای قضایی به آدرس ara.jri.ac.ir)

^۲ قابل مشاهده در سامانه ملی قوانین و مقررات ج.ا.ا، معاونت حقوقی ریاست جمهوری <https://qavanin.ir>

تخصص قضائی دادرس در معرض اشتباه یا مستوجب بازبینی و اعاده دادرسی است، چرا در مورد رأی داور این امکان وجود نداشته باشد و چرا باید برای رأی داور این همه امتیازات خارج از حدود متعارف تصور کنیم؟ (خدابخشی، ۱۳۹۱، ص ۶۵۲)

درست است که اعاده دادرسی از طرق فوق‌العاده شکایت از آراء است و در فرض شک نباید تفسیر موسع شود. لکن باید توجه داشت اصل اعاده دادرسی از سوی قانون‌گذار موردپذیرش قرار گرفته و علاوه بر قانون آیین دادرسی مدنی در سایر قوانین همچون قانون دیوان عدالت اداری و قانون دیوان محاسبات نیز لحاظ شده است؛ بنابراین قانون‌گذار قصد داشته تا هرکجا که رأیی برخلاف حق و عدالت صادر می‌گردد راه جبران آن را باز بگذارد.

این توجه قانون‌گذار تا جایی است که حتی در خصوص سایر طرق شکایت از جمله تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی؛ همه آراء را مشمول شکایات مذکور ندانسته است بلکه مثلاً وفق بند الف ماده ۳۳۱ ق.آ.د.م راجع به دعاوی مالی؛ صرفاً دعاوی با ارزش مالی بیش از سه میلیون ریال قابلیت تجدیدنظرخواهی دارند و حتی این نصاب به‌موجب بند الف از تبصره ۵ ماده ۱۲ قانون شورای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲/۶/۲۲ نسبت به آراء دادگاه صلح، به بیش از پانصد میلیون ریال افزایش یافته است؛ و یا به‌موجب مواد ۳۶۷ و ۳۶۸ ق.آ.د.م صرفاً برخی دعاوی مشمول فرجام‌خواهی قرار گرفته‌اند، حال آن که کلیه احکام قضایی مشمول شکایت از طریق اعاده دادرسی اند، لکن صرفاً در جهات مصرحه قانونی این امکان فراهم است و از طرفی مقنن بر این طریقه از شکایت اثر تعلیقی را منتفی دانسته مگر در شرایط خاص.

بنابراین قصد قانون‌گذار از این که اعاده دادرسی را از طرق فوق‌العاده از شکایت دانسته است صرفاً از حیث محدود بودن جهات اعاده دادرسی و منتفی بودن اثر تعلیقی آن مگر در شرایط استثنایی است، نه از حیث نوع رای اعم از حکم دادگاه یا داور؛ لذا اگر همان جهات مصرحه در قانون آیین دادرسی مدنی نسبت به سایر آراء بروز و ظهور کند لکن قانون‌گذار به‌صراحت نسبت به امکان اعاده دادرسی نسبت به آن آراء سخنی نگفته و سکوت کرده باشد، بعید به نظر می‌رسد که قانون‌گذار نسبت به این موضوع بی‌تفاوت بوده و سکوت مقنن نباید حمل بر دلیل مخالفت شود و لذا پذیرش اعاده رسیدگی از آراء داوری در همان جهات مصرح در بندهای ۵ الی ۷ ماده ۴۲۶ و ماده ۲۲۷ قانون آئین دادرسی مدنی، فاقد موانع قانونی است.

۲. امکان اعاده دادرسی از رأی داور با توجه به مسأله عدالت

یکی از محورهای اساسی استدلال دادگاه محترم صادرکننده رأی، تضییع حق تجدیدنظرخواه در فرض عدم امکان اعاده در رأی داورى است و در بخشی از علل موجهه رأی اصداری خویش و در راستای توجیه آن دادگاه چنین اعلام می‌دارد:

« اصول و قواعد و روح آیین دادرسی مدنی مبتنی بر کشف حق و حقیقت و از موارد اثباتی حق است، لذا نباید مواد آن به گونه‌ای تفسیر شود که مانع کشف حق و جنبه اثباتی و اجرای حق شود. حال سؤال این است اگر رأی داورى هرگز تحت ممیزی و نظارت دادگاه قرار نگرفت مثلاً؛ طرفین اختلاف فسخ قراردادی را به داورى مرضی‌الطرفین ارجاع کردند و داور حکم به تأیید فسخ قرارداد صادر و رأی داورى نیز بر اساس توافق طرفین در جلسه داورى ابلاغ شد. محکوم علیه نیز به رأی مزبور هیچ گونه اعتراض نکرد و رأی داور قطعیّت حاصل کند اگر اکنون محکوم علیه سندی را به دست آورده که ذی‌خيار، حق فسخ قرارداد را نداشته با سند جدید چه کند؟ آیا می‌تواند نزد دادگاه از رأی داورى اعاده دادرسی بخواهد؟ خير زیرا حسب استدلال دادگاه اعاده دادرسی صرفاً برای احکام دادگاه است. آیا محکوم علیه رأی داورى می‌تواند دعوایی مستقل تحت هر عنوانی که بعضی از حقوق دانان و دادگاههای محترم می‌دارند: به دعوای اکل مال به باطل و غیره اقامه کند؟ به نظر می‌رسد خير زیرا رأی داورى همانند رأی دادگاه معتبر و بین طرفین لازم الاجراست و تا زمانی که رأی داور از اعتبار برخوردار است دعوای فوق قابلیت استماع ندارد. ضمن این که دادگاه صلاحیت رسیدگی به اختلاف را ندارد، چرا که طرفین به تجویز ماده ۴۵۴ قانون آیین دادرسی مدنی، اختلافات خود را در این حوزه به داورى ارجاع داده‌اند، لذا از نظر این دادگاه وجود حکم قابلیت اعاده دادرسی دادگاهها سالب امکان اعاده دادرسی از رأی داور نزد داور نیست.»

برخی در نقد دادنامه اصداری معتقدند؛ عدالت مفهومی انتزاعی، پیچیده و نسبی است که در زمان و مکان و با توجه به زاویه نگاه متغیر است و امری واحد برای کسی نهایت عدالت و برای دیگری اوج بی‌عدالتی باشد، این تصور آرمان شهری که همه افراد جامعه باید به تمام حقوق خود برسند شاید مطلوب هر وجدان عدالت‌جویی باشد ولی از واقعیات

موجود فاصله دارد. به عنوان نمونه عدالت حکم می‌کند اگر رأی به ضرر شخصی و ناعادلانه و غیرمنصفانه صادر شود او بتواند هر زمان به آن اعتراض کند، ولی قانون‌گذار برای این اعتراض قائل به زمان شده است و حتی اگر رأیی آشکارا ناعادلانه صادر شود پس از مدت بیست روزه یا دو ماهه قانونی پژوهش، قابل گسیختن نیست و قطعیت می‌یابد. حتی مقنن در باب اعاده دادرسی نیز در مواد ۴۲۷ تا ۴۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی برای درخواست اعاده، مهلت تعیین کرده است. دادرسی حقوقی وظیفه کشف واقع و عدالت را ندارد و هدف در دادرسیهای حقوقی فصل خصومت است و قاضی حقوقی در این میان، نقش سنجش ادله را دارد و تحصیل دلیل و کشف واقع از طرق غیر منصوص برای دادرسی ممکن نیست. (محسنی، حسن و کیا، حسن، ۱۴۰۰، ص ۲۴)

در پاسخ به این مطلب بیان می‌شود:

در خصوص این که گفته می‌شود دادگاه در امور حقوقی؛ حق تحصیل دلیل را ندارد و محدود به همان ادله ارائه شده توسط طرفین است؛ باید گفت این اعتقادی است که از قانون آیین دادرسی مدنی سابق در ذهن و زبان حقوق‌دانان رسوب کرده و در قانون فعلی اثری ندارد. (توکلی، ۱۴۰۰، ج ۲، ص ۱۳۳) زیرا در حال حاضر طبق جمله امری (خبری در مقام انشاء) ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی؛ در کلیه امور حقوقی، دادگاه علاوه بر رسیدگی به ادله طرفین، باید راساً هر نوع تحقیق یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم است انجام دهد البته قاضی برای کشف حقیقت نمی‌تواند از نظام ادله قانونی فراتر رود و مواردی را به عنوان دلیل بپذیرد که در شمار ادله قانونی نیست؛ در هر صورت بنابه ماده مذکور قاضی حق و تکلیف تحقیق و کشف حقیقت را دارد.

از طرفی در مقایسه عدالت با هر موضوع دیگر باید توجه داشت که همیشه عدالت مقدم است و دلیل آن هم مربوط به مفهوم عدالت است در صورتی که عدالت، برابری تعریف شود نمی‌توان از تقدّم همیشگی عدالت دفاع کرد؛ چون گاهی اصول دیگر از برابری مهم‌تر است و آنها ترجیح دارند، همچنین اگر به معنای اعطای حق ذی‌حق باشد باز هم نمی‌توان همیشه عدالت را مقدم دانست؛ زیرا ممکن است حفظ امنیت اقتضا کند که حق مسلم شخصی را نادیده گرفت؛ اما اگر معنای کلی عدالت در نظر گرفته شود، در این صورت همیشه عدالت مقدم می‌شود و حرف آخر را می‌زند این تعریف با ارتکاز امور هم سازگار است هیچ‌وقت عرف،

محمد کاظم بیات

وجدان و ارتکاز انسان نمی‌پذیرد که کار نا عادلانه را روا دارد پس معلوم می‌شود که ارتکاز عدالت را مساوی می‌داند با آن امر حق و بایسته‌های که همواره لازم‌الاجرا و مقدم بر اصول دیگر است. (علی‌اکبریان، ۱۳۸۷، ص ۲۳۱)

حال سؤال این است که از عدالت در کجا استفاده و به آن استناد می‌شود؟ پرسش و پاسخ در این زمینه چگونگی تمسک به مقوله عدالت را سامان‌مند و به اصطلاح فقها و حقوق‌دانان منضبط می‌کند و راه سوءاستفاده را می‌بندد. برخی گستره اجرای عدالت را زمانی مجاز و صحیح دانسته‌اند که مورد از موارد سکوت یا تعارض یا نقض قانون باشد زیرا مفروض این است که عدل در همان اصول و ضوابط حقوقی تجلی کرده است، در ماورای اصول و ضوابط مسلم حقوقی به جستجوی عدالت پرداختن نوعی خودکامگی حقوقی است. (محمدبیگی و همکاران، ۱۴۰۰، ص ۳۸۱) برخی دیگر معتقدند عدالت هم «مبنا» و هم «میزان و قاعده» و هم «هدف» است. (اصغری، ۱۳۸۸، ص ۲۰) بر همین اساس قاضی و حقوق‌دان نباید در تفسیر قواعد بی‌طرف باشد؛ یعنی رعایت عدالت را یکسره به قانون‌گذار واگذار کند و خود را نسبت به آن بی‌تفاوت بداند. اجرای قانون یکی از وظایف قضات است و پاسداری از عدالت هم وظیفه دیگری است که بر عهده ایشان است. باید توجه داشت که همه قوانین کمابیش ناقص هستند؛ اگر انسان سالیان سال هم قضاوت کند بازهم ممکن است موضوعی مطرح شود که نه در قوانین بوده و نه او سابقه رأی داشته است و با اتکا به سوابق قضایی و قوانین نمی‌تواند قضایا را حل کند، در چنین فرضی در واقع خود قاضی؛ قانون‌گذار موضوع خواهد بود، قاضی باید از اصول کلی که در قوانین هست قانون حاکم بر دعوا را معین کند در این مقام چه چیز به قاضی الهام می‌دهد و انگیزه او چیست؟ جز این که ببینید کدام راه حل عادلانه است؟ (کاتوزیان، ۱۳۸۲، صص ۳۵۹-۳۷۶)

هدف اولیه و اصلی از دادرسی، ایجاد عدالت است؛ و هدف دوم که از نیازهای ثانویه جوامع بشری است، نظم است. اگرچه اقامه دعوا برای اجرای عدالت است، اما باید اختلاف طرفین را نیز پایان داد تا محکوم‌له با قطعیت حکم امکان بهره‌برداری از آن را به دست آورد. در نتیجه این از ویژگی‌های آراء قضایی است که از اعتبار امر مختومه برخوردار هستند؛ یعنی نه تنها بر اصحاب دعوا نافذ و لازم‌الاجرا است؛ بلکه وقتی قاضی رأی صادر کرد به جز در موارد خاص نمی‌توان از رأی خود برگردد و قضات دیگر هم نمی‌توانند رأی او را نقض کرده یا همان

موضوع را با همان خصوصیات مجدداً مورد رسیدگی قرار دهند. (کاتوزیان، ۱۳۷۳، ص ۱۳۷؛ شمس، ۱۴۰۲، ج ۱، ص ۶۷)

نظر به مطالب پیش‌گفته و با توجه به این‌که هدف قواعد حقوقی و دادگری؛ تأمین عدالت نسبی برای همه و برقراری نظم در روابط اجتماعی است، قانون‌گذار فرض کرده است که با صدور رأی قطعی هم نظم قضایی و اجتماعی و هم عدالت تأمین می‌شود؛ اما در عمل رسیدن به هر دو هدف مذکور به‌سادگی تحقق نمی‌یابد. در تعارض نظم و عدالت گفته شده است که هرگاه نظم در روابط اجتماعی ایجاد کند هیچ حکومتی در وضع قواعد خلاف عدالت تردید نخواهد کرد چنانچه نشنیدن درخواست صاحب حقی که در مدت معین اقامه دعوی نکرده است، خلاف انصاف و عدالت است درحالی‌که قانون به‌خاطر حفظ نظم دادرسی و کاستن از شمار دعاوی آن مقرر می‌دارد. (کاتوزیان، ۱۴۰۱، ص ۶۲)

هرچند که درست است که نفع اجتماع و عموم مردم در این است که دادرسی پایان داشته باشد اما نباید فراموش کرد که هدف اصلی از دادگری حفظ حق و اجرای عدالت است، اما دادرسی مانند نوع بشر در معرض خطا و اشتباه قرار داد. (کاتوزیان، ۱۳۷۳، ص ۸) بنابراین عدالت؛ بررسی مجدد احکام صادرشده توسط دادگاه را تا بر ملا شدن حقایق و پایان اعتراضات می‌طلبد و قطعی شدن رأی محکمه در مرحله‌ای که اعتراض بر آن وارد است خلاف عدالت خواهد بود.

مبنای پذیرش فرجام‌خواهی حفظ حرمت قانون و نظم دادرسی است حتی اگر رأی ناعادلانه باشد؛ اما ممکن است رأی ناعادلانه در مسیر صحیح و منظم دادرسی صادر شود، در این صورت تکلیف چیست؟ آیا باید به‌خاطر حفظ نظم دادرسی، مسیر احقاق حق و نقض رأی ناعادلانه را مسدود دانست؟ حفظ نظم دادرسی تا چه حدی از اهمیت برخوردار است؟ آیا تعصب بیش از حد نسبت به نظم دادرسی ولو این‌که که منجر به صدور رأی ناعادلانه گردد، موجب تضییع حقوق مظلومان و سوءاستفاده افراد سودجو و فرصت‌طلب و صاحبان قدرتی که با سوءاستفاده از قوانین و تدارک مزورانه برخی ادله بر قاضی و قانون و طرف مقابل پیروز شده‌اند، نخواهد شد؟

اگر به هر دلیلی رأیی برخلاف حق و به‌صورت ناعادلانه صادر شود که منشأ صدور چنین رأیی؛ نه شخص محکوم‌علیه بوده و نه شخص قاضی، بلکه مربوط به سوءاستفاده و تخلف

محمد کاظم بیات

شخص محکوم‌له باشد بازهم باید به دلیل حفظ نظم دادرسی، در مقابل چنین رأیی سکوت کرد و عدالت را قربانی ساخت؟ به‌عنوان مثال اگر رأی صادر شده به علت ارائه سند جعلی از سوی یکی از اصحاب دعوی و یا استفاده او از حيله و تقلب، صادر شده و منطبق بر حق مسلم ذی‌حق نبوده و برخلاف عدالت باشد آیا باید حفظ نظم دادرسی را ارجح دانست؟ آیا وضع قوانین صحیح و اجرای آن که منجر به احقاق حق و اجرای عدالت شود، خود؛ نمود بارزی از نظم اجتماعی و جلوگیری از اقدامات خودسرانه و انتقام‌جویانه اشخاص نخواهد بود؟ موارد فوق، ازجمله مسائلی است که باعث می‌شود دست از تعصب بیش از حد راجع به دفاع از نظم دادرسی برداشته و عدالت را نیز هم‌طراز بلکه بالاتر از نظم دادرسی بدانیم، حفظ نظم در سیستم قضایی طریقت دارد و آنچه موضوعیت دارد عدالت است. قبول اعاده دادرسی اصولاً از اعتبار و اهمیت امر مختوم نمی‌کاهد بلکه به‌عنوان استثنایی بر اصل پذیرفته‌شده و برای رفع اشتباه و به‌منظور التیام بین قاعده مذکور و اجرای عدالت مورد استفاده قرار می‌گیرد.

آنچه بسیار مهم است توجه به این مطلب است که؛ امر مختومه در حقیقت امری است که به‌صورت قانونی و طبیعی مختومه شده باشد، نه به‌صورت غیرقانونی. فصل خصومت به معنای حقیقی زمانی تحقق می‌یابد که در مسیر اجرای عدالت صورت گرفته باشد. در غیر این صورت اگر فقط حکمی به‌منظور تعیین تکلیف پرونده و به انگیزه فصل خصومتی صادر شود، فصل خصومت هم به معنای حقیقی کلمه محقق نخواهد شد چراکه به‌صرف رد یا اثبات ادعای فردی و اعلام خاتمه رسیدگی ماجرا پایان نمی‌یابد. عمل غیرقانونی هرچند بار که تکرار شود باید راه اعاده آن وجود داشته باشد در غیر این صورت امید بهره‌گیری از اعمال خلاف قانون برای اشخاص خلاف‌کار همیشه باقی خواهد ماند؛ لذا به همین جهت است که مفهوم مخالف ماده ۴۴۰ قانون آیین دادرسی مدنی، اجازه اعاده دادرسی مکرر را از جهاتی دیگر داده است.

با توجه به مطالب پیش‌گفته می‌توان گفت اصلی‌ترین دلیل و فلسفه اعاده دادرسی عدالت است به طوری که اعاده دادرسی در ذیل مبحث عدالت حیات پیدا کند؛ لذا چنانچه کاشف به عمل آید که رأی مطابق با واقع نبوده و به دور از واقعیت‌های عینی صادر شده است و مغایر با

عدالت است باید مجدداً مورد رسیدگی ماهوی قرار گیرد. (احمدپور و همکاران، ۱۳۹۰، صص ۱۴۸ و ۱۴۹)

بر همین اساس است که در خصوص امکان اعاده رسیدگی از آرای داوری در فروض اثبات جعلیت سند مستند رأی، اثبات حيله و تقلب به کار رفته جهت اخذ رأی داور و به دست آمدن اسناد مکتوم مؤثر در رأی داور بعد صدور آن، سؤال این است به صرف سکوت قانون‌گذار در قانون آیین دادرسی مدنی، آیا قایل شدن به عدم امکان اعاده رسیدگی از رأی داوری خلاف عدل و عدالت نیست؟! با توجه به مطالب پیش گفته قطعاً جواب مثبت خواهد بود و می‌بایست با توجه به این که مهم‌ترین هدف قانون‌گذار در پذیرش اعاده دادرسی نسبت به احکام قضایی پاسداری از عدالت و احقاق حق است و همین مبنا در فرض وجود موارد و جهات عنوان شده در آراء داوری نیز می‌توان ظهور و بروز پیدا کند، با اخذ وحدت ملاک؛ نسبت به آراء داوری نیز می‌توان قایل به پذیرش اعاده رسیدگی شد.

۳. توافق بر داوری به منزله تسلیم بر رای داوری نیست

برخی معتقدند؛ که فلسفه داوری پرهیز از تشریفات و شتاب و سهولت در رسیدگی نزد کس یا کسانی است که طرفین خود آنان را برگزیده و بر تصمیم و رأیش گردن می‌نهند. حال اگر قرار باشد نسبت به رأی داور همانند آراء دادگاهها همان مراحل اعتراض و اطاله حاکم شود گردد بی‌گمان داوری از فلسفه تأسیس و تشریعش فاصله می‌گیرد به همین خاطر است قانون‌گذار امکان پژوهش، فرجام و اعاده دادرسی از رأی داور را نپذیرفته است و طرفین داوری نیز با علم و آگاهی از این موضوع به آن وارد می‌شوند و خودکرده را تدبیر نیست. (محسنی و همکاران، ۱۴۰۰، ص ۲۵)

در پاسخ به این دسته از افراد بیان می‌شود؛ درست است که طرفین با توافق و رضایت خویش، تن به داوری داده‌اند، لیکن توافق ایشان بر رسیدگی داوری و توسط داور بر مبنای عدل و انصاف و منطبق با قانون مدنظر است نه آن که ایشان با توافق قبلی، صدور هرگونه رأی اشتباه و ناحق و ناعادلانه را پذیرفته باشند. موضوع مانند این است که برخی قایل هستند که قواعد صلاحیت محلی تکمیلی است. (شمس، ۱۴۰۲، ج ۱، ش ۱۲) یعنی اصحاب دعوای می‌توانند برخلاف آن تراضی کرده و خود، دادگاهی را برای رسیدگی به اختلاف فی‌مابین برگزینند. (توکلی، ۱۴۰۰، ص ۱۳۱) حال اگر طرفین با رعایت صلاحیت ذاتی، با توافق

محمد کاظم بیات

یکدیگر مرجع رسیدگی به اختلاف را یکی از محاکم دادگستری تعیین کنند، آیا در اینجا نیز می‌توانیم بگوییم چون طرفین، خودشان مرجع رسیدگی را تعیین کرده‌اند پس رأی آن دادگاه را از پیش پذیرفته و حق اعتراض را از خود سلب کرده‌اند و بنابراین رأی آن دادگاه قطعی است؟ حال آن‌که می‌دانیم چنین نیست.

حتی این ایراد را می‌توان نسبت به آرای باطل داورى هم بیان داشت و گفت چون طرفین با توافق خویش مرجع داورى را برای رسیدگی به اختلاف انتخاب کرده‌اند، قانون‌گذار نمی‌بایست در برخی جهات مندرج در ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م رأی داور را باطل اعلام می‌داشت زیرا طرفین با توافق بر داورى، به هر عنوان رأی داورى را از قبل پذیرفته‌اند!

بنابراین هیچ مبنای عقلی و منطقی وجود ندارد که اگر اثبات شود که رأی داور به اشتباه صادر شده بازهم طرفین خود را ملزم به آن بدانند، مضاف بر اینکه در جهات مهم اعاده دادرسی یعنی سه بند اخیر ماده ۴۲۶ قانون مذکور و موضوع ماده ۲۲۷ آن قانون؛ داور هیچ تقصیری در صدور رأی نداشته و رأی خویش را بر مبنای مدارک و مستندات ارائه شده صادر کرده است، لیکن به جهت اشتباه در امور خارجی که وی هیچ نقشی در پدید آمدن آن نداشته، حکمی برخلاف حق صادر شده است؛ لذا اگر اثبات گردد رأی داور بر مبنای سند جعلی یا حيله و تقلب طرف مقابل یا بدون لحاظ کردن اسناد مکتم مؤثر صادر شده است، نباید به چنین رأی اعتبار داد.

مضاف بر این‌که قاعده لاضرر به نظر حقوق‌دانها از قوانین امری است و در زمینه قوانین تکمیلی جایی ندارد، بنابراین توافق بر ضرر امکان ندارد، نه تنها تراضی بر ضرر ممکن نیست؛ بلکه شخص حتی حق ندارد بر خود نیز ضرر وارد کند، متن ماده ۱۰۸۷ قانون مدنی مبنی بر این‌که: «اگر در نکاح دایم مهر ذکر نشده یا عدم مهر شرط شده باشد نکاح صحیح است و طرفین می‌توانند بعد از عقد مهر را به تراضی معین کنند و اگر قبل از تراضی بر مهر معین، بین آنها نزدیکی واقع شود زوجه مستحق مهرالمثل خواهد بود» بر همین اساس استوار شده است. این ویژگی در سایر قواعد فقهی مانند غرر نیز خودنمایی می‌کند یعنی بر قرارداد و معامله غرری و معامله‌ای که خطر و ریسک در آن است نمی‌توان توافق کرد و معامله غرری در حال باطل است.

۳. موضع سایر قوانین داخلی و خارجی درباره اعاده دادرسی خواستن از داوری

- اعاده رسیدگی از آراء داوری بین‌المللی

قانون داوری تجاری بین‌المللی مصوب ۱۳۷۶ که راجع به داوریه‌های تجاری بین‌المللی است در بند «ح» و «ط» ماده ۳۳ ازجمله موارد ابطال را به ترتیب بدین شرح بیان داشته است: بند «ح»: رأی داوری مستند به سندی بوده باشد که جعلی بودن آن به موجب حکم نهایی ثابت شده باشد. بند «ط»: پس از صدور رأی داوری مدرکی یافت شود که دلیل حقانیت معترض بوده و ثابت شود که آن مدارک را طرف مقابل مکتوم داشته و یا با باعث کتمان آن‌ها شده است.

بند ۲ ماده موصوف تصریح کرده است: در خصوص موارد مندرج در بندهای «ح» و «ط» این ماده، طرفی که از سند مجعول یا مکتوم متضرر شده است، می‌تواند پیش از آن که درخواست ابطال رأی داوری را به عمل آورد، از «داور» رسیدگی مجدد را درخواست کند، مگر در صورتی که طرفین به نحو دیگری توافق کرده باشند.

در واقع قانون‌گذار در بند ۱ ماده ۳۳ درخواست ابطال رأی داور و در بند ۲ ماده ۳۳ امکان اعاده رسیدگی در مورد قسمت «ح» و «ط» از بند ۱ همین ماده را جهت جلوگیری از تضییع حقوق معترض در موارد احتمالی، به رسمیت شناخته است. هرچند قانون داوری تجاری بین‌المللی ایران اصل اعاده رسیدگی نسبت به آراء داوری را پذیرفته است؛ اما جهت مهمی همچون اثبات حيله و تقلب مؤثر در اخذ رأی داوری را به عنوان جهتی از جهات اعاده رسیدگی از رأی داور نادیده گرفته است. علاوه بر این در این دو مورد با توجه به این که به موجب بند ۳ ماده ۳۳ قانون فوق‌الاشاره، مهلت تقاضای ابطال رأی داور سه ماه از تاریخ ابلاغ رأی داوری (اعم از رأی تصحیحی، تکمیلی یا تفسیری) برای معترض است و الا مسموع نخواهد بود؛ و تقاضای اعاده رسیدگی به لحاظ دو جهت مندرج در بند «ح» و «ط» مورد مذکور وفق بند ۲ ماده ۳۳ همان قانون می‌باید قبل درخواست ابطال رأی داور باشد؛ لذا تقاضای اعاده رسیدگی نیز مقید به مهلت سه ماه از ابلاغ رأی داور است؛ بنابراین مشخص نیست اگر دو مورد فوق بعد از ۳ ماه از ابلاغ رأی داور کشف شود که در واقع نیز به دلیل

کثرت پرونده‌های قضایی و قلت تعداد قضات و امکانات دستگاه قضایی، معمولاً این‌طور خواهد بود چه باید کرد؟

در هر صورت، امکان اعاده رسیدگی از رأی داور در قانون تجاری بین‌المللی ولو به صورت ناقص پذیرفته شده است حال آن‌که این تصریح نسبت به داورى داخلی وجود ندارد؛ بنابراین به نظر می‌توان حکم مندرج در قسمت‌های «ح» و «ط» از بند یک ماده ۳۳ قانون داورى تجاری بین‌المللی را به داورى حقوق داخلی نیز تسری داد، زیرا از این حیث داورى تجاری بین‌المللی خصوصیتی ندارد که در مقام سکوت قانون داخلی، از مقررات پیش‌بینی شده در آن مانع تسری به داورى داخلی شود. خصوصاً این‌که جهات ذکر شده برای اعاده رسیدگی از رأی داور و مبنای پذیرش آن در قانون داورى تجاری بین‌المللی می‌تواند عیناً در داورى داخلی موجود باشد.

- اعاده دادرسی نسبت به احکام دیوان عدالت اداری

در قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۴ بهمن‌ماه ۱۳۶۰؛ اعاده دادرسی به‌عنوان یکی از طرق شکایت نسبت به احکام پیش‌بینی نشده بود اما قانون‌گذار قابلیت اعاده دادرسی از احکام دیوان عدالت اداری را در ضمن ماده ۱۷ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۸۵ در نظر گرفته است. در نهایت قانون‌گذار با توجه به ضرورت‌های غیرقابل انکار به‌موجب ماده ۹۸ قانون دیوان عدالت اداری مصوب سال ۱۳۹۲ در مورد احکام قطعی دیوان عدالت اداری و به جهات مندرج در آن ماده، درخواست اعاده دادرسی را مورد پذیرش قرار داده است. با اندک دقت نظر در جهات مندرج در ماده ۹۸ قانون دیوان عدالت اداری با جهات مندرج در ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی دارای مشابهت بوده لکن بند ۵ ماده ۴۲۶ مبنی بر مؤثر بودن حيله و تقلب در حکم مورد تقاضای اعاده دادرسی، در ماده ۹۸ قانون موصوف لحاظ نشده است که این امر را می‌توان از موارد نقص قانون دیوان عدالت دانست. از طرفی در بند «ج» ماده موصوف اشاره به «دلایل» مکتوم نیز به‌عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی شده است.

- اعاده دادرسی نسبت به احکام دیوان محاسبات

حسب ماده ۲۹ قانون دیوان محاسبات تقاضای اعاده دادرسی در چهار جهت ذکر شده در آن ماده مورد قبول واقع شده است؛ به طوری که بند پ و ت ماده ۲۹ قانون موصوف تا حدود

زیادی مشابه همان جهات اعاده دادرسی نسبت به آراء قضایی در امور حقوقی مندرج در بند ۶ و ۷ ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی است.

-اعاده دادرسی ویژه

در مورد این که آیا امکان استفاده از اعاده دادرسی کیفری به معنای خاص آن یعنی اعمال ماده ۴۷۷ آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ نسبت به آرای داوری وجود دارد یا خیر؟ می-توان گفت: بله، امکان پذیرش چنین اعاده دادرسی وجود دارد؛ زیرا با توجه به اصل کلی شرعی مبنی بر این که امکان اجرای رأی خلاف شرع بین با فرض احراز خلاف بودن آن، وجود ندارد و بر همین اساس است که قانون گذار به صورت عام حتی نسبت به قرارها، آراء شعب دیوان عالی کشور در باب تجویز اعاده دادرسی و دستور موقت؛ اعاده دادرسی ویژه را پذیرفته است و به نظر نمی توان از این حیث ارجحیتی برای آراء ذکر شده در ماده ۴۷۷ قانون مذکور نسبت به آراء داوری قایل بود. از این رو به نظر می رسد تجویز اعمال ماده ۴۷۷ قانون موصوف نسبت به آراء داوری از سوی ریاست قوه قضائیه فاقد موانع جدی است.

در این خصوص اکثریت قضات دادگستری ساری در نشست قضایی اردیبهشت ۱۳۸۵ در پاسخ به این پرسش که: «اگر پس از اجرای رأی داور، مدرکی کشف می شود که محکوم له استحقاق مبلغ را نداشته (مثلاً مدرکی کشف می شود که دلالت بر جعلی بودن سند دارد) برای محکوم علیه که وجه را پرداخته یا رأی داوری را اجرا کرده است چه اقدام حقوقی متصور است؟» جواب داده اند که: از طریق اعمال ماده ۲ قانون اختیارات و وظایف رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۸ رسیدگی مجدد ممکن است. (زینالی، ۱۳۹۷، ص ۲۸۸) قابل ذکر است ماده موصوف در حال حاضر تا حدودی منطبق با ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک است. همچنین در تأیید این مطلب می توان به دادنامه صادره از شعبه دوم دیوان عالی کشور (پرونده به شماره بایگانی ۹۸۱۳۶۹) که در راستای درخواست اعاده دادرسی نسبت به دادنامه شماره ۰۷۴۷ مورخ ۲۵-۶-۸۹ شعبه ۱۳ دادگاه تجدیدنظر اصفهان و ۷۴۵ مورخ ۳۰-۳-۹۵ دادگاه عمومی بخش کرون، اشاره داشت.^۱

^۱ قابل مشاهده در پایگاه خبری اعتبار به نشانی ekhtebare.ir

محمد کاظم بیات

با تمام این اوصاف حتی اگر فرض شود که امکان اعمال ماده ۴۷۷ نسبت به رأی داور وجود ندارد، می‌توان نسبت به رأی داور به استناد موارد مندرج در ۴۸۹ ق.آ.د.م با عنوان کلی مخالف بودن رأی داور با قوانین موجد حق و حتی خارج از مهلت اعتراض کرد، در این صورت اگر دادگاه قایل به رعایت مهلت مقرر در ماده ۴۹۰ ق.آ.د.م نباشد که به استناد مدارک تقدیمی، رأی را ابطال خواهد کرد؛ ولی چنانچه قایل به رعایت مهلت مذکور باشد اقدام به صدور قرار رد درخواست خواهد کرد که این قرار به استناد ماده ۴۹۲ قانون مذکور قطعی خواهد بود. در این صورت، شکی نیست که می‌توان از قرار صادره تقاضای اعمال ۴۷۷ کرد چراکه به صراحت تبصره یک ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک؛ قرارهای صادرشده از محاکم نیز مشمول ماده موصوف هستند.

-اعاده رسیدگی از رأی داور در کنوانسیون ایکسید

از ماده ۵۱ مقررات داورى کنوانسیون ایکسید یا به عبارتی؛ مرکز بین‌المللی حل و فصل اختلافات سرمایه‌گذاری، اعاده رسیدگی نسبت به آراء صادرشده از این دیوان، استنباط می‌شود این ماده مقرر داشته است: «هر یک از طرفین می‌تواند ضمن یک درخواست کتبی به دبیر کل و به استناد کشف واقعیاتی که مؤثر در حکم بوده تجدیدنظر در حکم را تقاضا کند، مشروط به این که واقعیات مذکور بر دیوان متقاضی آشکار نبوده و عدم اطلاع متقاضی از آن نیز به علت غفلت وی نباشد». تقاضا ظرف ۹۰ روز پس از کشف چنین واقعیاتی و به هر حال ظرف سه سال از تاریخ صدور حکم، می‌باید تقدیم بشود. درخواست در صورت امکان، به همان دیوان صادرکننده حکم تسلیم می‌شود و چنانچه ممکن نباشد، یک دیوان جدید بر طبق مقررات قسمت ۲ این بخش تشکیل خواهد شد.

همچنین برابر بند ۴ مقررات مذکور؛ در صورتی که به نظر دیوان اوضاع و احوال ایجاب کند، می‌تواند اجرای حکم را موقوف به تصمیم خود در مورد درخواست تجدیدنظر کند. چنانچه متقاضی در ضمن درخواست خود، توقف اجرای حکم را تقاضا کند، اجرای حکم موقتاً تا اتخاذ تصمیم دیوان متوقف خواهد ماند؛ بنابراین اعاده رسیدگی از آراء صادرشده از دیوان داورى ایکسید به جهت کشف واقعیات مکتوم در زمان رسیدگی و صدور رأی، مطابق مقررات این کنوانسیون پذیرفته شده است.

- اعاده رسیدگی از رأی داور در حقوق فرانسه

قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه آشکارا در ماده ۱۵۰۲ (اصلاحی با تصویب نامه شماره ۲۰۱۱-۴۸ مورخ ۱۳ ژانویه ۲۰۱۱- ماده ۲) به امکان اعاده دادرسی نسبت به رأی داور اشاره کرده است، تقاضای اعاده رسیدگی نسبت به رأی داور در چارچوب فروض پیش‌بینی شده برای آراء وفق ماده ۵۹۵ و تحت شرایط مندرج در مواد ۵۹۴، ۵۹۶، ۵۹۷ و ۶۰۱ تا ۶۰۳ ممکن است؛ بنابراین در حقوق فرانسه اعاده رسیدگی نسبت به آراء داور در همان موارد و همان شرایطی که برای آراء محاکم در نظر گرفته شده است، پیش‌بینی شده است. (محسنی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۳۳۳) قابل ذکر است قانون قدیم آیین دادرسی مدنی فرانسه نسبت به قابلیت اعاده رسیدگی رأی داور تصریحی نداشت اما رویه قضایی این موضوع و نقص را برطرف کرده بود.

تقاضای اعاده رسیدگی به مرجع داور تسلیم می‌شود. با وجود این اگر مرجع داور نمی‌تواند دوباره تشکیل شود، این تقاضا در دادگاه پژوهشی که جهت رسیدگی به دیگر طرق شکایت از رأی داور می‌توانست صالح باشد طرح می‌شود. (محسنی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۳۳۴)

- اعاده رسیدگی از رأی داور در حقوق انگلیس

در حقوق انگلیس اجازه رسیدگی مجدد به موضوع رأی داور داده شده است. البته در صورتی اجازه رسیدگی مجدد داده می‌شود که به طور کلی دلیل جدیدی پس از صدور رأی داور پیدا شود که اگر این دلیل در جریان دادرسی داور ارائه می‌شد در تصمیم داور مؤثر واقع می‌شد. برای این که دلیل جدید موجب تجدید رسیدگی مجدد شود باید ۲ شرط داشته باشد: ۱. دلیل باید مهم و با ارزش باشد؛ ۲. دلیل باید در زمان دادرسی در دسترس طرف نبوده باشد. (جاوید تاش، ۱۳۷۷، ص ۳۲۳). در حقوق انگلیس مطابق مواد ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ قانون داور سال ۱۹۹۶، برحسب اقتضا دادگاه می‌تواند رأی داور را مجدداً به داور ارجاع داده و در صورتی که اعاده ممکن نباشد حکم به ابطال رای داور صادر کند. (اصل ثابت، ۱۳۹۵، ص ۷)

-اعاده رسیدگی از رأی داور در حقوق سوئیس

در ماده ۱۹۰ قانون داورى بین‌المللى سوئیس هیچ مقرراتی راجع به بازبینی آراء داورى پیش‌بینی نکرده است. این خلاء با اعمال ماده ۱۲۳ تا ۱۲۷ قانون دیوان عالی فدرال از طریق قیاس پر می‌شود. آراء داورى از قبیل آرای نهایی جزئی و موقتی قابل بازبینی در دادگاه است. (آنیا^۱، ۱۴۰۰، ص ۱۱۳)

اگر در رسیدگی کیفری احراز شود که یک عمل مجرمانه به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم بر نتیجه داورى تأثیر داشته و به ضرر یکی از طرفین تمام شده است دیوان عالی فدرال درخواست بازبینی رأی را می‌پذیرد.

همچنین اگر خواهان متعاقباً وقایع یا ادله تأثیرگذاری را کشف کند که در زمان صدور رأی وجود داشته‌اند اما خواهان نتوانسته با وجود به‌کارگیری تلاشهای معقول در طول رسیدگی داورى به آنها استناد کند امکان بازبینی رأی داورى در دیوان عالی فدرال وجود خواهد داشت مگر آن‌که که این وقایع جدید در جریان رسیدگی به اعتراض بر اساس ماده ۹۹ قانون عالی فدرال قابل طرح باشد. وقایع و ادله جدید باید مبنای رأی را به چالش بکشد به این نحو که در صورت ارزیابی حقوقی درست، احتمالاً به یک رأی جدید و با نتیجه متفاوت منجر شود.

طرف ذی‌نفع باید درخواست بازبینی رأی را ظرف مدت ۹۰ روز از کشف جهات موجه برای بازبینی به دیوان عالی فدرال تسلیم کند؛ اما بعد از گذشت ۱۰ سال، بازبینی رأی صرفاً بر مبنای کشف اقدامات مجرمانه امکان‌پذیر خواهد بود. دیوان عالی فدرال می‌تواند با ثبت درخواست اجرای رأی را به حالت تعلیق درآورد. این درخواست به‌طرف مقابل داورى و دیوان داورى نیز ابلاغ خواهد شد تا نظر خود را منعکس کند. اگر دیوان عالی فدرال درخواست بازبینی رأی را تأیید کند رأی داورى را ابطال می‌کند و موضوع را به همان دیوان داورى ارجاع می‌دهد یا حکم می‌کند که دیوان داورى جدیدی برای این منظور تشکیل شود. (آنیا^۲، ۱۴۰۰، ص ۱۱۵)

^۱ - Ania.

^۲ - Ania.

- اعاده رسیدگی از رأی داور در هلند

در حقوق هلند موارد اعاده رسیدگی نسبت به رأی داورى جدا از موارد ابطال رأی داورى مورد بحث واقع شده است، ماده ۱۰۶۵ قانون آیین دادرسی مدنی این کشور موارد ابطال را برشمرده و ماده ۱۰۶۸ به اعاده رسیدگی پرداخته است. این ماده مقرر نمود تقاضای اعاده رسیدگی پذیرفته نمی‌شود مگر به یک یا چند علت زیر:

الف- کل یا بخشی از حکم داورى بر مبنای تقلبی صادر شده که این تقلب از ناحیه طرف مقابل یا با اطلاع او، در جریان دادرسی ارتکاب یافته و بعد از صدور حکم کشف شده باشد.

ب- کل یا بخشی از حکم دادگاه داورى بر مبنای اسنادی صادر شده که بعد از صدور حکم جعلیت آنها آشکار شده باشد.

پ- بعد از صدور حکم، یک طرف اسنادی را که در سرنوشت حکم داورى اثر قطعی داشته و در اثر عمل طرف مقابل مکتوم مانده کشف کرده باشد.

ماده ۱۰۶۴ قانون دادرسی هلند تصریح می‌دارد به این که شکایت قضایی از حکم داورى نهایی کلی یا جزئی غیرقابل استیناف در دادگاه داورى ثانوی، یا از حکم داورى نهایی کلی یا جزئی صادرشده در مرحله استیناف، جز از طریق شکایت ابطال یا از طریق درخواست اعاده رسیدگی وفق مقررات امکان ندارد. (کلانتریان، ۱۳۷۴، صص ۳۸-۴۴)

نتیجه گیری و پیشنهاد

با مقایسه ابتدایی میان جهات اعاده دادرسی مصرح در ماده ۲۲۷ و ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی با موارد بطلان آراء داورى مندرج در ماده ۴۸۹ همان قانون این گونه به دست می آید که؛ جهات مندرج در بندهای ۴ الی ۷ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م یعنی؛ «الف» طرف مقابل درخواست کننده اعاده دادرسی حيله و تقلبی به کار برده که در حکم دادگاه مؤثر بوده باشد، (ب) حکم دادگاه مستند به اسنادی بوده که پس از صدور حکم، جعلی بودن آنها ثابت شود، (ج) پس از صدور حکم، اسناد و مدارکی به دست آید که دلیل حقانیت درخواست کننده اعاده دادرسی باشد و ثابت شود اسناد و مدارک یادشده در جریان دادرسی مکتوم بوده و در اختیار متقاضی نبوده است.» و همچنین اثبات اصالت سند به موجب ماده ۲۲۷ قانون مذکور، با هیچ کدام از موارد بطلان رأی داورى مندرج در ماده ۴۸۹ قانون یاد شده انطباق ندارد. از طرفی در فرض تحقق موارد مذکور نسبت به آراء داورى که معمولاً بعد از انقضای مهلت اعتراض به رأی داور حادث می شود، قانون گذار نسبت به امکان اعاده رسیدگی از آن آراء سکوت کرده است؛ بنابراین جای اعاده رسیدگی از آراء داورى در قانون آیین دادرسی مدنی ایران خالی است و این خلاء قانونی در داورى داخلی نقص بزرگی است، چراکه اعاده رسیدگی از احکام قضایی قطعی حتی در احکامی که خواسته یا ارزش آنها کمتر از سه میلیون ریال است، پذیرفته شده است؛ لکن در آراء داورى که گاهی موضوع مورد اختلاف مبالغ بسیار زیادی است پذیرفته نشده است که این امر قابل تأمل است.

هرچند که قانون گذار در قانون آیین دادرسی مدنی به صراحت در خصوص اعاده رسیدگی مطلبی را بیان نداشته، لیکن تقیصه فوق الذکر تا حدودی در قانون داورى تجاری بین المللی مورد توجه قانون گذار قرار گرفته و به موجب بندهای (ح) و (ط) ماده ۳۳ قانون داورى تجاری بین المللی، صرفاً اثبات جعلیت سند طرف مقابل و یافتن سند مکتوم از موجبات رسیدگی مجدد داور دانسته شده و مهلت ۳ ماهه از تاریخ ابلاغ رأی داور برای استفاده از این روش تعیین شده است که عدم توجه به جهت؛ حيله و تقلب بکار رفته از سوی طرف مقابل در اخذ رأی و در نظر گرفتن فرصت کوتاه ۳ ماهه برای اعاده رسیدگی از جمله معایب این قانون در این خصوص است.

به طور کلی در خصوص امکان اعاده رسیدگی از رأی داور با توجه به موارد زیر می‌توان گفت؛ پذیرفتن اعاده رسیدگی از آرای داوری با معاذیر چندانی روبرو نیست؛

- مهم‌ترین هدف قانون‌گذار در پذیرش اعاده دادرسی نسبت به احکام قضایی؛ پاسداری از عدالت و احقاق حق و جلوگیری از تضییع حقوق افراد و پرهیز از تحمیل ضرر بر شخص ذی‌حق است و همین مبانی در فرض وجود جهات عنوان‌شده به شرح فوق نیز، می‌تواند در آراء داوری ظهور و بروز داشته باشد، از این‌رو با تنقیح مناط قطعی از ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م می‌توان نتیجه گرفت در صورتی که بعد از صدور رأی داور؛ «اصالت یا جعلیت سند مستند رأی داوری اثبات شود و یا احراز شود طرف مقابل در جهت اخذ رأی داوری از حيله و تقلب استفاده کرده است و یا سند مکتوم مؤثری به دست آید» اعاده رسیدگی نسبت به آراء داوری نیز وجود دارد.

- جهت‌گیرهای کلی قانون‌گذار با پذیرش اعتراض ثالث نسبت به رأی داور مصرح در ماده ۴۱۸ ق.آ.د.م، حکایت از پذیرش ضمنی اعاده رسیدگی و انعطاف نسبت به این موضوع دارد.

- اصل اعاده رسیدگی از آراء داوری به‌موجب بندهای (ح) و (ط) ماده ۳۳ قانون داوری تجاری بین‌المللی و به جهات؛ اثبات جعلیت سند طرف مقابل و یافتن سند مکتوم از موجبات رسیدگی مجدد داور دانسته شده است که به نظر می‌توان حکم مندرج در قسمت‌های «ح» و «ط» از بند ۱ ماده ۳۳ قانون داوری تجاری بین‌المللی را به داوری حقوق داخلی نیز تسری داد، زیرا از این حیث؛ داوری تجاری بین‌المللی ویژگی و خصوصیتی ندارد که در مقام سکوت قانون داخلی، از مقررات پیش‌بینی شده در آن مانع تسری به داوری داخلی شود. خصوصاً این که جهات ذکرشده برای اعاده رسیدگی از رأی داور و مبانی پذیرش آن در قانون داوری تجاری بین‌المللی می‌تواند عیناً در داوری داخلی موجود باشد.

- اصول و قواعد و روح آیین دادرسی مدنی خصوصاً ماده ۱۹۹ قانون موصوف مبتنی بر کشف حق و حقیقت و از موارد اثباتی حق است از این‌رو نباید مواد آن به‌گونه‌ای تفسیر شود که مانع کشف حق و جنبه اثباتی و اجرای حق شود.

- مقنن اصل صلاحیت داورى را موردپذیرش قرار داده است بدیهی است طرفین حق دارند اختلافات خود را به داورى ارجاع دهند و پذیرش اصل به معنی پذیرش فروع مصداقی است.
 - قانونگذار در ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م؛ حکم اعاده دادرسی از احکام دادگاهها را تعیین و انشاء کرده است. از طرفی انشای حکم صرفاً واجد جنبه ایجابی برای مصادیق موضوع خود را دارد و واجد جنبه سلبی از سایر مصادیق نیست؛ پس نمی‌توان از انشای حکم راجع به اعاده دادرسی از احکام دادگاهها، امکان اعاده رسیدگی از رأی داور را سلب کرد.
 - اعاده دادرسی از حیث موضوع دعاوی؛ به‌صورت عام در برخی از قوانین موردپذیرش قرار گرفته است، بنابراین پذیرش اعاده دادرسی در برخی از قوانین همچون قانون دیوان عدالت و دیوان محاسبات و سکوت قانونگذار نسبت به امکان اعاده رسیدگی از آراء داورى در جهات و مبانی مشترک، امکان اخذ وحدت ملاک از آن قوانین را فراهم می‌آورد.
 - در برخی قوانین خارجی همچون: کنوانسیون ایکسید، حقوق فرانسه، حقوق انگلیس، حقوق هلند و... اعاده رسیدگی نسبت به رأی داور پذیرفته‌شده است و می‌توان از مبانی استفاده‌شده در آن قوانین در پذیرش اعاده رسیدگی نسبت به رأی داور، خلاء قانونی نسبت به داورى داخلی را مرتفع ساخت. همچنین از بند ۴ ماده ۳۴ قانون نمونه آنسیترال نیز تجویز رسیدگی مجدد از سوی داور برداشت می‌شود.
- التهایه با عنایت به مشکلات عدیده ناشی از عدم امکان اعاده رسیدگی نسبت به رأی داور در فرض به وجود آمدن جهاتی مهم صدرالاشاره ضرورت دارد قانونگذار محترم همچون کاری که در سال ۱۳۷۶ با وضع قانون داورى تجارى بین‌المللی؛ امکان اعاده رسیدگی از آراء داورى را مورد پذیرش قرار داد، نسبت به وضع ماده واحده‌ای راجع به؛ «امکان اعاده رسیدگی از رأی داور» با قید فوریت خلاء قانونی را مرتفع سازد.

منابع

۱. احمدپور، اسماعیل زاده م. ۱۳۹۰. اعاده دادرسی تحلیل جهان و نقش آن در عدالت قضایی، فصلنامه پژوهشی تحلیلی و آموزشی، ۱۷: ۱۴۸ و ۱۴۹.
۲. اصغری س. ۱۳۸۸. عدالت به مثابه قاعده فقهی و حقوقی، فصلنامه حقوق، ۱: ۲۱-۱.
۳. اصل ثابت ش. ۱۳۹۵. بررسی موارد ابطال آراء داورى در حقوق ایران و انگلیس، پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته حقوق خصوصی، دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی
۴. آتیا ج، ۱۴۰۰. داورى بین‌المللى در سوئیس، چاپ اول، ترجمه دکتر مجتبی اصغریان، تهران: انتشارات خرسندی، ۱۵۰ صفحه.
۵. توکلی م. ۱۳۹۵. نصب داور، احکام و آثار آن، چاپ اول، تهران: انتشارات میزان، ۴۰۰ صفحه.
۶. جاوید تاش ا. ۱۳۷۷. موارد ابطال رای داورى در قانون آیین دادرسی مدنى و قانون داورى تجارى بین‌المللى ایران، پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته حقوق خصوصی، دانشگاه شهید بهشتی تهران.
۷. خدابخشی ع. ۱۳۹۱. حقوق داورى و دعاوى مربوط به آن در رویه قضایی، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۸۰۰ صفحه.
۸. زینالی ت. ۱۳۹۷. دعوای ابطال رای داورى، چاپ چهارم، تهران: انتشارات چراغ دانش، ۳۱۰ صفحه.
۹. سماواتی پور م. ۱۳۹۷. جستاری بر داورى و رویه قضایی حاکم بر آن، چاپ اول، تهران: انتشارات خرسندی، ۲۸۰ صفحه.
۱۰. شمس ع. ۱۳۹۱. آیین دادرسی مدنى دوره بنیادین، جلد دوم و سوم، چاپ دوازدهم، تهران: انتشارات دراک، ۲۳۰ صفحه.
۱۱. شمس ع. ۱۴۰۲. آیین دادرسی مدنى دوره پیشرفته، انتشارات دراک، چ چهل و ششم، ۶۲۴ صفحه.
۱۲. علی-اکبریان ح. ۱۳۸۷. قاعده عدالت در فقه امامیه، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۴۴۰ صفحه.
۱۳. کاتوزیان ن. ۱۳۷۳. اعتبار امر قضاوت شده، چاپ چهارم، تهران، کانون وکلای دادگستری مرکز، ۳۷۶ صفحه.
۱۴. کاتوزیان ن. ۱۳۸۲. سهم عدالت در قضاوت، نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، ۶۲: ۳۵۹-۳۷۶.
۱۵. کاتوزیان ن. ۱۴۰۱. مقدمه علم حقوق، چاپ بیست و دوم، تهران: انتشارات مجد، ۳۶۷ صفحه.

محمد کاظم بیات

۱۶. کلانتریان م. ۱۳۷۴. بررسی مهمترین نظامهای حقوقی داوری در جهان، چاپ اول، تهران: دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، ۴۰۳ صفحه.
۱۷. محسنی ح. ۱۳۹۴. آیین دادرسی مدنی فرانسه، ج ۲، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۳۵۸ صفحه.
۱۸. محسنی ح؛ کیا ح. ۱۴۰۰. مقاله اعاده دادرسی خواستن از رأی داوری، یادداشتی بر رأی شماره ۹۹۰۹۹۷۰۲۲۱۵۰۰۱۳۶ مورخ ۱۳۹۹/۱/۲۰ شعبه ۱۵ دادگاه تجدید نظر استان تهران. فصلنامه رأی، دوره ۱۰، شماره ۳۶، صص ۱۵-۳۲.
۱۹. محمدیگی ع، توتونچیان م. ۱۴۰۰. بررسی قاعده عدالت از دیدگاه فقه امامیه، تهران: نشریه مطالعات حقوق شهروندی



**Request for Reconsideration of an Arbitral Award
(A Review of Judgment No. 00136 – 20/01/1399, Branch 15, Tehran
Court of Appeal)**

Mohammad Kazem Bayat¹

Abstract

The judgment issued by Branch 15 of the Tehran Court of Appeal, by overturning the decision of the court of first instance and through unique reasoning, accepted the possibility of requesting reconsideration (retrial) of an arbitral award.

The court based its decision on arguments such as the possibility of retrial against court judgments and the absence of any explicit prohibition regarding arbitration, as well as efforts to characterize a restrictive interpretation against retrial in arbitration as unjust.

Although the Code of Civil Procedure regulates the process of litigation before courts and other bodies, and despite its silence on retrial in arbitration matters, it is possible — by relying on clauses (h) and (t) of Article 33 of the Law on International Commercial Arbitration, considering principles of fairness, the rule of no-harm (La-Zarar), and by analogy with Article 426 of the Code of Civil Procedure, and drawing parallels from other laws such as the Law on International Commercial Arbitration, the Law of the Administrative Justice Court, the Law of the Court of Audit, and certain foreign legal systems (including French and Dutch law) — to recognize the possibility of retrial of arbitral awards under certain conditions. Thus, the judgment in question can be regarded as commendable and worthy of recognition.

Keywords: *Retrial, Arbitration, Arbitral Award, Retrial of Arbitral Award.*

1. Ph.D. in Private Law

Email: mkz1356@yahoo.com